



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
صلاوة
وسلام

www.

www.

www.

www.

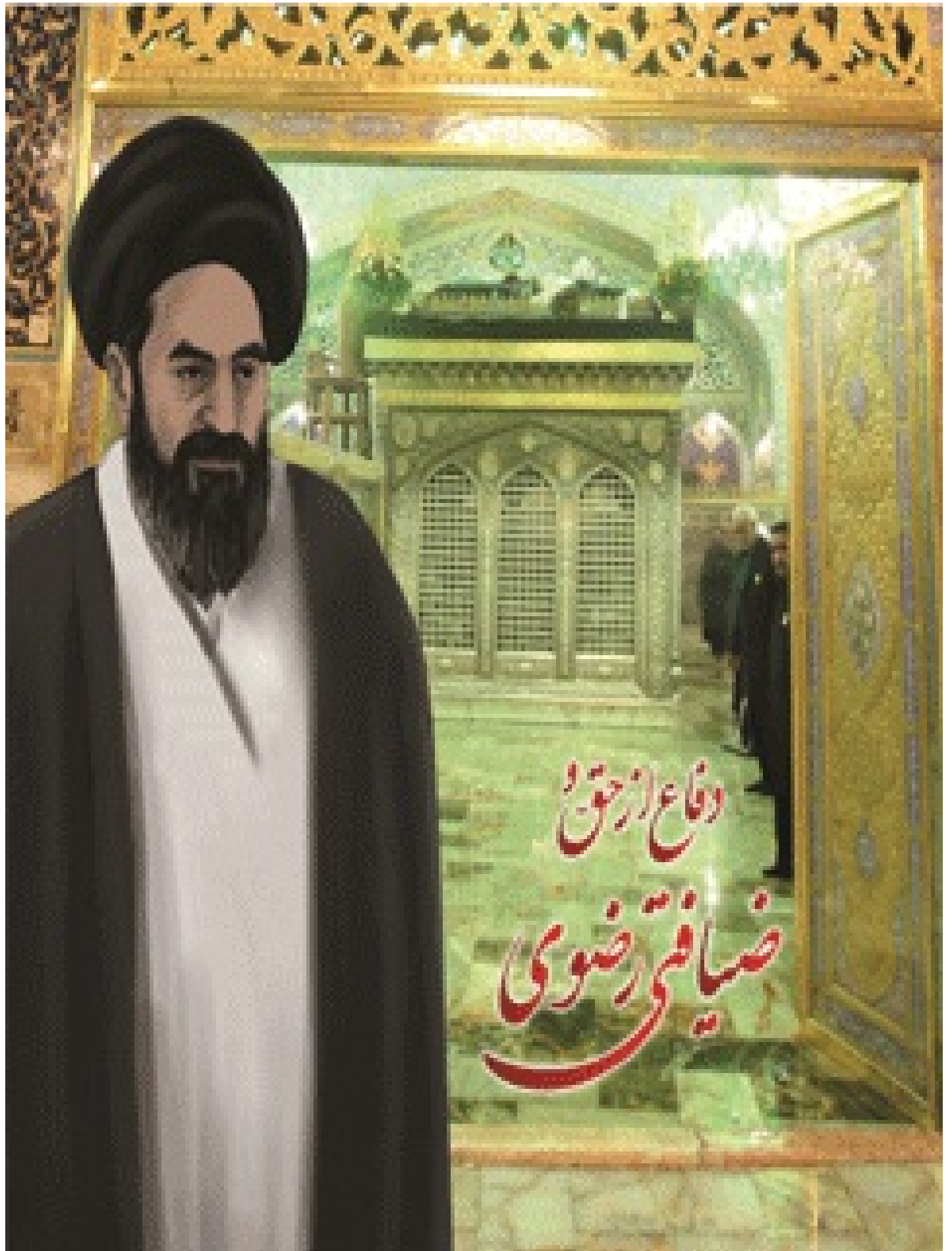
Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



دفاع از حقوق

ضیاء فی رضوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دفاع از حق و ضیافتی رضوی

نویسنده:

جمعی از ارادتمندان و دلباختگان امام مهربانیها حضرت علی ابن
موسی الرضا (علیه السلام)

ناشر چاپی:

محب العترة الطاهرة

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	دفاع از حق و ضیافتی رضوی
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۹	مهمانانی از اقلید امام زمان علیه السلام
۱۳	دلیل این همه دشمنی با علامه مجلسی (ره) چیست؟!
۲۰	مهمان ویژه امام رضا علیه السلام
۲۸	شفای جوان فلج
۳۲	دیدار با امام زمان علیه السلام
۳۴	نقشه ی طریق الرضا علیه السلام
۳۸	دیگر کتب چاپی از نویسنده
۳۹	درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

اهداء

به همه ی نوجوانان و جوانانی که دلی پاک و آماده ی تابش انوار الهی و رضوی دارند.

به همه ی پدران و مادران و خانواده هایی که نگران نوگلان

و عزیزانشان در این دنیای پر تنش و پر وسوسه می باشند

به همه ی دلسوزان تربیت نسل نو و در حال رشد

جامعه ایرانی و امام رضایی

با کمال افتخار تقدیم می گردد

نام کتاب: دفاع از حق و ضیافتی رضوی

پدیدآورندگان : جمعی از ارادتمندان و دلباختگان امام مهربانیها حضرت علی ابن موسی الرضا (علیه السلام)

ناشر: محب العتره الظاهره

تاریخ انتشار: شعبان المعظم 1443 ق

پایان سال 1400

داستان این کتاب در سال 1362 شمسی رخ داده است

و تمام اسامی و اتفاقات آن به صورت واقعی است.

ص: 1

اشاره

صدای اذان صبح از مناره های حرم مطهر عمه جانم حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها به گوش می رسید. نوای آرام بخش اذان زمین و زمان رو به تکاپو انداخته بود و پرندگان همنوا با موجودات عالم، خدا خدا می گفتند. من هم به همراه مؤذن، اذان روزمزه می کردم... چرا که پیامبرم فرمود: « با صدای اذان، شیطان فرار می کنه . البته اذانی که در اون نام علی باشه!... برای همین، وقت اذان، من هم همیشه از «آن» می گفتم.

هر قسمتی از فرازهای اذان رو که زمزمه می کردم از غربت دین و مظلومیت امیرالمؤمنین قلبم به درد می اومد و بغضی گلوی من رو می فشرد، چرا که برای زنده نگهداشتن شعار الله اکبر چه جان هایی که بر لب رسید، چه بدنهایی چاک چاک و چه جگرهایی بلعیده شد. برای از بین بردن اشتهد ان محمدا رسول الله چه دندانهایی که شکسته و چه زهرها که خورانده شد. برای محو کردن حقیقت دین یعنی اشتهد ان علیا ولی الله چه خونه ها و چه خیمه هایی را آتیش زدند، چه رگهایی بریده و چه گلویی دریده و چه ریسمونی بر گردن ولی خدا کشیده شد. وقتی به حی علی خیر العمل رسیدم بغضم شکست و اشک از چشم جاری شد و ناخودآگاه صدا می زدم یا صاحب الزمان...

چرا که نه تنها بسمت بهترین عمل یعنی امام زمان ارواحنا فداه حرکت نکردیم، بلکه با اعمالمون قلب مبارکشون رو آزدیم، راه رو گم کردیم و از در خونه ی پناهگاه عالم دور شدیم.



در همین حال و هوا بودم که زنگ در خونه به صدا در اومد. تعجب کردم! این موقع صبح کی می تونه باشه؟! اشک ها پاک کردم و عیام رو رو دوشم انداختم و از پله ها پایین رفتم و در خونه رو باز کردم. به به... چه چهره های آشنا و باصفایی... دوستان قدیمی ام! از اقلید امام زمان اومده بودند. آقای محمدی، آقای ابراهیمی، حاجی تقیه، شهدی غلام حسین اسلمی، شهدی محمد کریمی، استاد عبدالله نعمت اللهی، آقای خسروی. خوش آمدید عزیزان من! یکایک دوستانم رو در آغوشم فشردم و به داخل خونه راهنمایی شون کردم. خیلی از دیدنشون خوشحال شدم. عطر امام زمانی های اقلید، فضای خونه رو پر کرده بود. وضو گرفتند و نماز اول وقت صبح رو به جماعت خوندم. بعد از نماز که همچنان حال منقلب بود رو به مهمونا کردم و گفتم: دوستان! از اذان صبح امروز، شوری در دلم برپاست و از غربت دین و مذهب و از مظلومیت امام زمان پریشون خاطرتم. بیاید امروز در کنار هم با امام زمان کمی درد دل کنیم که شاید امام مهربون، صدای من سید محمد باقر رو با صدای شما مردم با اخلاص شهر امام زمان بشنوند و گوشه ی چشمی به ما کنند.

یا بن الحسن! ای امید فاطمه

ما جز شما کسی رو نداریم. پناهی نداریم، آرامشی نداریم. شیعه بدون شما غریب تر از هر زمانی هست و کارهای ما، تلاش های ما برای یاری دین بدون عنایت شما ثمره ای نداره. کرامتی کن مولای من که بتونیم در کنارتون باشیم، سربازتون نیستیم که سربازتون نباشیم. مایه ی خجالت و سرافکندگی شما نباشیم. ای امام زمان!

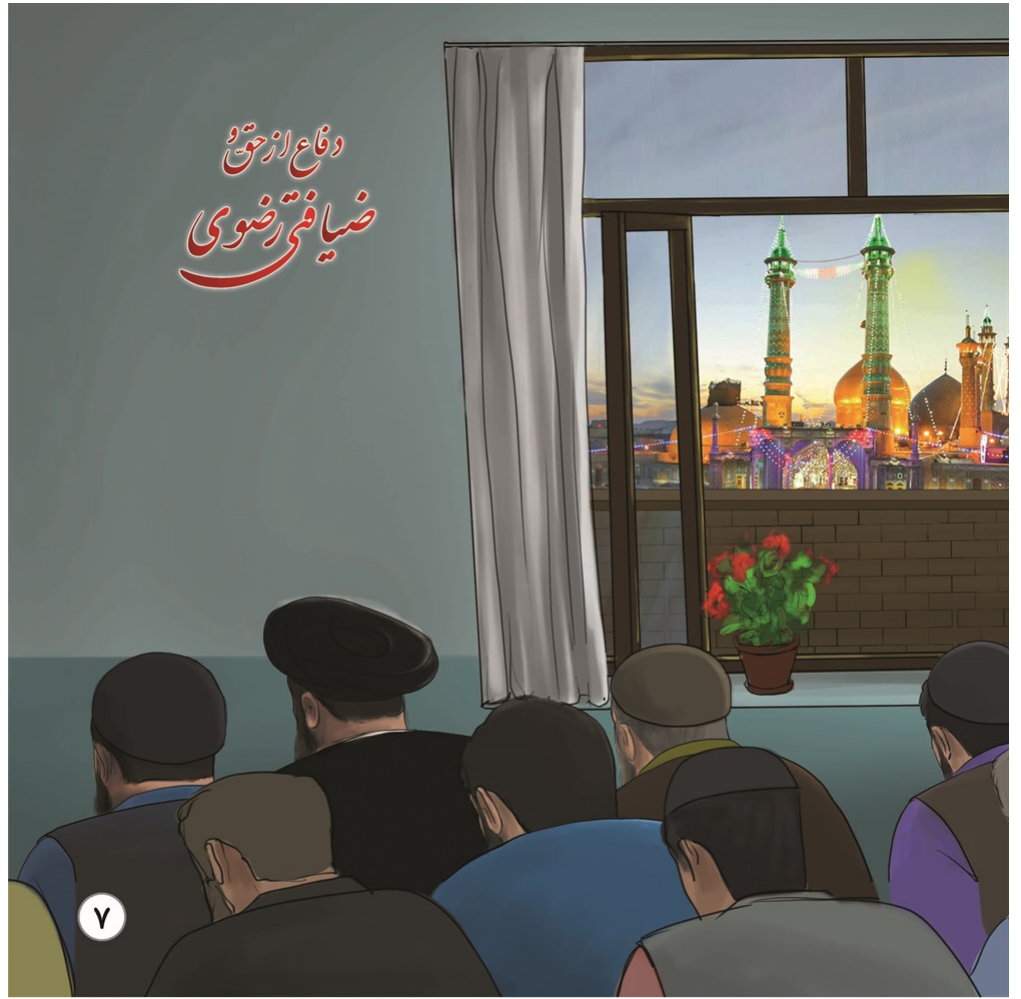


مولای من! دشمن دشمنی می کنه و زخم بر پیکره ی دین می زنه. بعضی ها هم که ادعای محبت شما رو دارند نمک بر زخم غربت عترت می پاشند و بزرگان دین رو به تمسخر گرفته اند و برای از بین بردن اعتقادات مردم، علامه مجلسی ها را تحقیر و کتاب هاشونو به کما غلطشون تضعیف می کنند. ای ولی دوران! ای امام زمان . تو خودت حافظ دین جدت هستی. تو خودت نگهبان زحمت های علمی و خون دل خوردن های علمای شیعه هستی، خودت گوشه ی چشمی، ترحمی کن! مولای من! شما رو به اشک پیمبر، شما رو به غربت حیدر، شما رو به ناله ی مادر، شما را به گوشواره ی دختر، شما را به خنجر و حنجر، شما رو به حرمت معجر، شما رو به پیکر بی سر، شما رو به عمه ی مضطر، شما رو به قامت اکبر، شما رو به گریه ی اصغر، شما رو به شافع محشر بیا آقا... بیا! پس از مناجات و روضه ای کوتاه از جا بلند شدیم و دست بر سرمون گذاشتیم و با گردنی کج عرضه داشتیم: المستغاث بک یا صاحب الزمان!

دل شد حریم روضه ی عطشان کربلا

در صحن این حسینیه ، یابن الحسن بیا

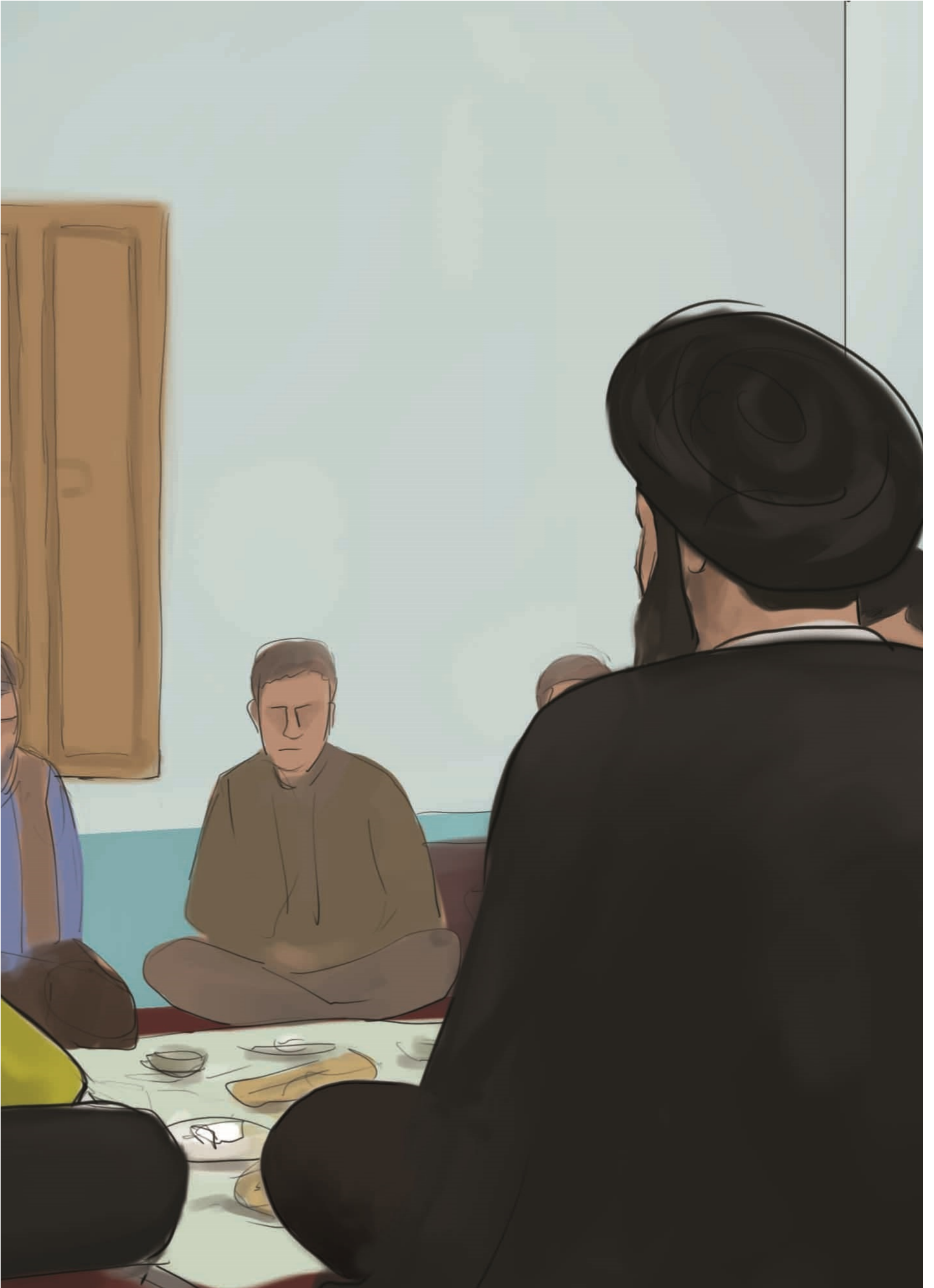
... مناجاتمون به درازا کشید و خورشید طلوع کرد. اما افسوس اون آفتاب عالمتاب نیومد و دنیا همچنان تاریک و تاریک بود.

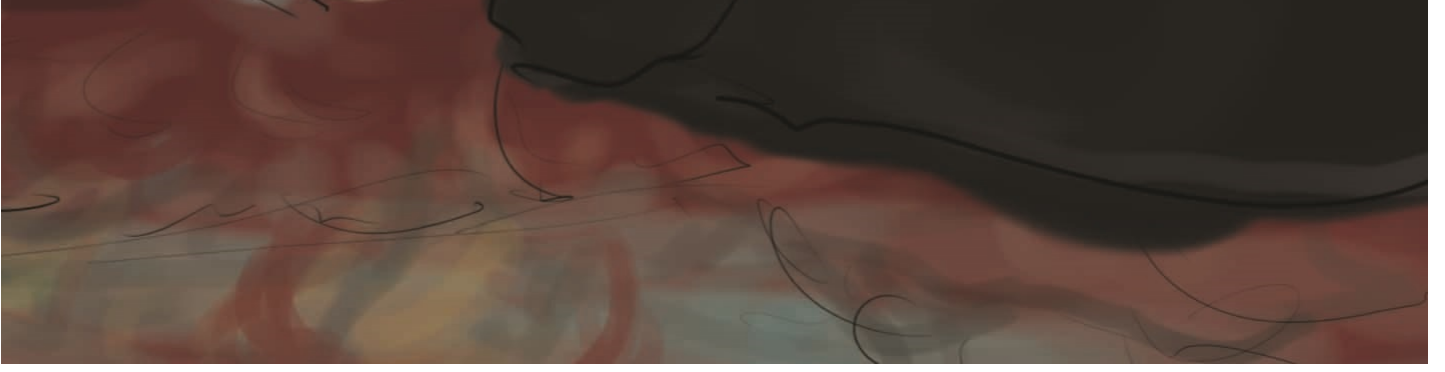


سفره ی صبحانه را پهن، و با نان سنگک و گردو و پنیر از مهمونا پذیرایی کردم. وقتی در حال شکستن گردو سر سفره بودم، آقای محمدی، رو به من کرد و گفت سوالی ذهنمو به خودش مشغول کرده..! گفتم چه سوالی؟! گفت: در مناجاتون با امام زمان فرمودید دشمنان در پی تضعیف دین و بزرگان دین هستند، بعد به کینه ی آنان از علامه مجلسی اشاره نمودید.

دلیل این همه دشمنی با علامه مجلسی (ره) چیست؟!

دلیل این همه دشمنی با علامه چیست؟! گفتم سوال خوبی پرسیدی آقای محمدی. علامه مجلسی از علمای بزرگ و نورانی شیعه هستند که با اینکه در بالاترین رتبه ی علمی و معنوی بودند، ولی دین و اعتقادات مذهب اهل بیت علیهم السلام رو به زیون ساده ای در بین مردم پیاده کردند و از اونجایی که خیلی در کارهاشون موفق بودند، همه رو با دلیل و برهان سر سفره ی قرآن و عترت مینشوندند و از طرفی دشمنای دین رو رسوا می کردند و با تالیف کتابهای بی نظیرشون پاور امام زمانشون بودند، بخاطر همین دشمنان ضربه ی سختی از این مرد بزرگ خوردند و از اون زمان بعد خودشون و همفکرانشون در این خیال باطل بودند که مردم تشنه ی معارف رو از دریای نورانی کتابهای این مرد بزرگ محروم کنند. متأسفانه در لباس شیعه هم برخی تحت تاثیر اون شیطنت ها هستند و سخن هایی دارند ولی خدا خودش حافظ دین و یاور سربازهای این مذهب یعنی علامه مجلسی هاست. صبحونه رو که خوردیم، کم کم آماده شدیم. لباسمو پوشیدم و با دوستان به حرم مشرف شدیم و بعد از زیارت به مدرسه امام مهدی علیه السلام رفتم. محققان مشغول تحقیق بودند و حال و هوای سربازان امام زمان و دفاع از حریم اهل بیت برایم لذت بخش بود. من هم گوشه ای مشغول بررسی کتاب «عوالم العلوم» علامه ی بحرانی از شاگردان علامه مجلسی شدم که بیست سال از محضر علامه بهره ها برد.

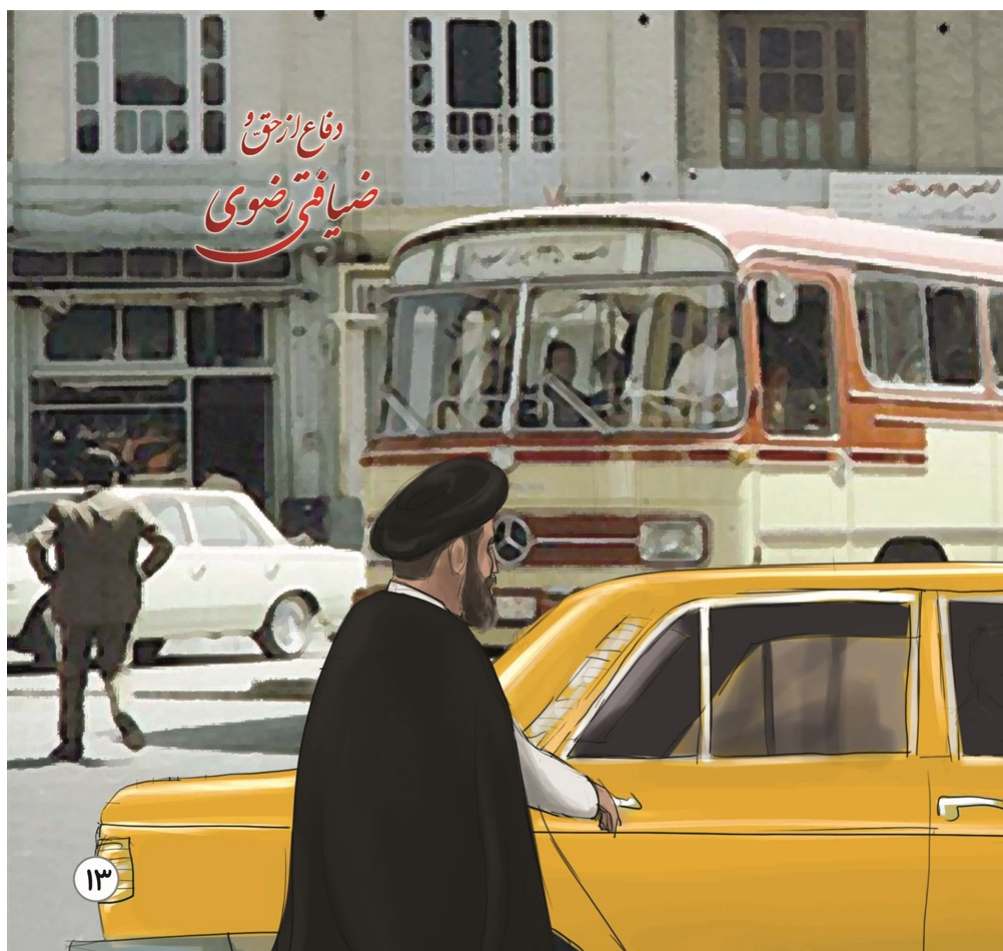




همینطور که به کتابهای علمی مراجعه می کردم زنگ تلفن مدرسه به صدا در اومد. آقای ظریف گوشی رو برداشت و کمی بعد منو صدا زد که حاج آقا، آقای الهی خراسانی رئیس پژوهش های اسلامی آستان قدس پشت خط هستند و می خان با شما صحبت کنند. گوشی تلفن رو برداشتم و بعد از احوال پرسی، از من برای اولین کنگره ی جهانی امام رضا علیه السلام که از طرف آستان قدس رضوی برگزار می شد دعوت کردند که بعنوان یکی از مؤلفین و محققین در اون محفل شرکت و سخنرانی کنم. اول مردد بودم که آیا در این کنگره شرکت کنم یا خیر، ولی از اونجایی که در اون زمان شخصی بود که در احادیث کار می کرد و به دلایلی سبب لطمه به احادیث شیعه شده بود و می دونستم اون شخص هم از دعوت شدگان به این کنگره خواهد بود، برای اینکه مبادا این شخص در سخنرانی اش بخاد به بحارالانوار علامه مجلسی لطمه بزنه ، تنها برای دفاع از علامه مجلسی و بحارالانوار قبول کردم که در اون کنگره شرکت کنم، کمر همتم رو بستم که به مشهد سفر کنم و ضمن زیارت امام رضا علیه السلام از فخر شیعه و پاسیون مذهب دفاع کنم. ظهر شده بود. دوستان اقلیدی بعد از زیارت آمده بودند و گفتند بعد از نماز ظهر راهی اقلید امام زمان هستند. آقا سید محمد جواد به اونها گفت: امروز پنجشنبه است، ما پنجشنبه ها در مدرسه ی مان سفره ی امام زمان پهته و زیارت عاشورا می خونیم و پس از اون هم به آبگوشت امام زمان هم می دیم. نماز رو بخونید و بعد از ناهار برید . اونها هم سر سفره ی امام زمان نشستند و میهمان روضه های پنجشنبه ی مون شدند. زیارت عاشورا قرانت می شد و من از غربت امام حسین علیه السلام بی قرار بودم و از بی کسی امام زمان تمام وجودم می سوخت. اشک می ریختم و تنها صدا می زدم یا صاحب الزمان! آخر مراسم هم برای امام زمان دعا کردیم و از حضرت خواستیم که برای ما دعا کنند. زیارت عاشورا به پایان رسید و دوستان اقلیدی رو بعد از ناهار با دعا بدرقه شون کردم و بهشون گفتم: حالا که اصرار دارید برگردید خدا به همراحتون، ولی وقتی به اقلید امام زمان رسیدید، به فرزندانم بگویید این سید رو فراموش نکنند که من چه در بینشون باشم و چه نباشم همیشه دعاگوشون هستم و برای رفع مشکلاتشون دعا می کنم. و خلاصه مهمونهای باصفای شهر امام زمان رفتند. چند روز گذشت.



در مدرسه بودم و به کارهای علمی ام می رسیدم که حاج آقای نظری آمدند و از ایشون جوایز برنامه های ارزشمند پدر بزرگوارشون آیت الله نظری خادم الشریعه درباره دهه غدیر شدم که الحمدلله تلاش ها و موفقیت های زیادی در این باره داشتند. با ایشون گرم صحبت بودم که به من اطلاع دادند که آقای الهی خراسانی مجدد تماس گرفتند و پشت خط هستند. گوشی رو برداشتم. گفتند که دو روز دیگه مراسم برگزار میشه و پروازتون فلان ساعته و ماشینی فلان ساعت خدمتون میاد تا شما رو به فرودگاه برسوند. به آقای الهی گفتم: شما لطف دارید! ولی من با خرج خودم میام، رفت و آمد و سکونت در مشهد هم با خودم هست. چرا که احتیاط می کنم و نمی خام خرجی را بر دوش آستان قدس امام رضا علیه السلام بگذارم. ایشان قبول کرد. روز موعود مهابای سفر مشهد الرضا علیه السلام شدم. از مدرسه بیرون اومدم و سوار ماشینی شدم، منو به سمت میدان هفتاد و دو تن برد. اونجا هم کمی منتظر ایستادم که ماشینی منو به تهران بیره که دیدم جوان خوش سیمایی که سوار ماشینی شخصی خودش بود مقابل من توقف کرد و با احترام خاصی از من خواست سوار ماشینش بشم. من هم سوار ماشینی شدم و راننده جوان خیلی به من احترام کرد. به سمت تهران حرکت کردیم و در بین راه مسائل شگفتی پیش اومد که بماند. به فرودگاه رسیدیم. با اینکه ایام ولادت امام رضا علیه السلام بود به طرز عجیبی بلیطی برام فراهم شد و با اولین پرواز به مشهد مقدس رسیدیم. اون زمان هیچ کس از سفر من به مشهد اطلاعی نداشت.



از پله های فرودگاه که پایین اوادم دیدم دو جوان اوامندن پیشم و سلام کردند. گفتند: آقای ابطحی! ما در خدمت شما هستیم! تعجب کردم! در دلم گفتم کسی که از آمدن من به مشهد اطلاعی نداشت! اینها که هستند؟ و از کجا از سفر من خبر دار شدند؟! گفتم: کجا برویم؟ گفتند: بفرمایید! ما میزبان شما هستیم! کمی نگران شدم... در ذهنم گفتم نکنه اینها بخان منو اذیت کنند؛ زمانی بود که جو نامناسی در کشور حاکم بود و بسیاری از علما و دانشمندان شیعه را ترور کرده بودند. نگاه عمیقی به چهره شون کردم چنین چیزی در اونها ندیدم. توکل به خدا کردم و سوار ماشینشون شدم. ماشین حرکت کرد و کوچه پس کوچه های مشهد را طی می کرد تا رسیدیم به دم خونه ای! ماشین که در مقابل خونه توقف کرد در فکر این بودم که اینجا کجاست و مرا کجا آورده اند. در همین فکر بودم که یک لحظه دیدم از دور شخصی در هیبت علما و سادات به سمت ما می آید. وقتی که نزدیک تر آمد دیدم عالم متقی و پارسا آیت الله حاج سید محمود مجتهدی سیستانی هستند که با پای برهنه به استقبال من اوامندن و مرا در آغوش فشردند و فرمودند: آقا بفرمایید. خوش آمدید! قدم بر چشمان ما گذاشتید. تعجب کرده بودم عرض کردم: آقا! شما از کجا متوجه شدید که بنده مشهد هستم؟ ایشان با لیخند ملیحی فرمودند:

مهمان ویژه امام رضا علیه السلام

من از طرف حضرت رضا علیه السلام مأمورم، سه روز و سه شب میزبان شما باشم! اشک از چشمانم جاری شد... من سید محمد باقر کجا و میهمانی درگاه سلطان عالم علی بن موسی الرضا کجا...!؟



حال عجیبی به من دست داد و نشاط خاصی تمام وجودمو در بر گرفت.

آقای سیستانی من رو هدایت به داخل خانه ی شان کردن و وقتی وارد منزل شدم دیدم سفره عجیبی برای من پهن کرده اند. سفره ای شاهانه که به عمرم چنین ندیده بودم. هر چه بخواهی در اون سفره بود. هیچ کسی هم در اتاق نبود جز من. فرمودند: آقا بفرمایید سر سفره. گفتم: آقا من یک نفرم! مگر چقدر میخام غذا بخورم؟! ایشان فرمودند: من مأمورم از طرف حضرت رضا علیه السلام .. شما میهمان امام رضا هستید. من در خور میهمان حضرت سلطان می بایست سفره ای پهن کنم...! بفرمایید... هنیالکم و گوارای وجودتون. به آیت الله مجتهدی سیستانی گفتم: آیا من میهمان شما از طرف امام رضا هستم؟ فرمودند: بلی! گفتم: بنابراین هر چه من بگم شما باید انجام بدید. گفتند: چشم. گفتم: این غذاها برای من ضرر داره، از فردا این غذای ساده ای که میگم رو برام آماده کنید. فرمودند: چشم. هر چه دستور بفرمایید همونو انجام می دیم. خلاصه خدمت این مرد بزرگ بودیم و پس از صرف غذا و صحبت های علمی استراحت کردم... در دلم آرامشی داشتم که چه لذتبخش هست که مهمون خود امام رضا هستی؟



صبح فردای اون روز از خونه بیرون اومدم و به سمت ساختمان برگزاری کنگره ی جهانی امام رضا علیه السلام حرکت کردم. وارد سالن که شدم دیدم خیلی از دانشمندان و صاحب نظران شیعه حضور دارند و گوشه ای هم اون شخص مخالف و معاند علامه مجلسی نشسته بود. زمان صحبت و سخنرانی من که فرا رسید با تمام وجودم از اعتقادات اصیل شیعه و همچنین از آثار علمی بی بدیل علامه بزرگوار مجلسی به طور کامل دفاع کردم و نگذاشتم کسی بخاد اصول مذهب و افتخار شیعه رو تحت افکار منفی و ناقص خودش تضعیف کنه. حرفهام طوری بود که حتی انگشت شمار مخالف مرحوم علامه هم جرأت نداشت بر خلافتش کلمه ای بگه و از اینکه از بزرگترین عالم شیعی دفاع کردم احساس آرامش و غرور می کردم. خلاصه کنگره به طول انجامید و نزدیک اذان مغرب شب میلاد امام رضا علیه السلام به پایان رسید و من رسالتم رو انجام دادم.



بعد از نماز مغرب و عشاء به حرم مطهر مشرف شدم. زیارت کردم... اون هم چه زیارتی...! زیارت ویژه ای که خود حضرت سفره اش رو برابم پهن کرده بود. سلام های زیارت برای من حال و هوای دیگه ای داشت... و حضرت را حاضر و ناظر خود می دیدم. «أَشْهَدُ أَنْكَ تَشْهَدُ مَقَامِي أَشْهَدُ أَنْكَ تَسْمَعُ كَلَامِي أَشْهَدُ أَنْكَ تَرُدُّ سَلَامِي» مشغول خوندن زیارت حضرت رضا بودم که در وسطای زیارت، مکرر به من الهامی میشد... می شنیدم که به من می فرمودند: آقا سید محمد باقر! امشب را تا سحر در حرم بمان! متحیر بودم که بمونم یا خیر؟ چون به دلیل بیماری و شرایط مزاجی امکان حضور طولانی در حرم رونداشتم. استخاره ای کردم که پاسخش چنین بود که موندنم در حرم خوب و رفتنم از حرم بد است! خطاب به امام رضا علیه السلام عرضه داشتم: آقا جان! گوشه ی چشمی کردید و من روسیاه را در حرم نورانی تون رو سفید کردید... زمزمه ای در گوشم منو به خودش میخونه که امشب را در حرم بمان! در شب ولادت شما که جمعیت انبوهی در حرم مطهر هستند، الان به طرف بالای سر مبارکتون میرم؛ آگه بالای سر جایی برای اقامه نماز و نشستن در این شب شلوغ برابم مهیا شد، امشب رو تا به سحر در محضرتون می مونم. من کجا و لطف و آقایی شما کجا...؟! اوادم بالا سر حضرت، دو جوان رشید آذری نشسته بودند، تا منو دیدند از جای خودشون بلند شدند و کوچه ای باز کردند و دستاشونو به ستون زدند و برام خیمه ای درست کردند که نماز مغرب و عشاءمو اونجا خوندم. وقتی چنین شد اون زمان اطمینان پیدا کردم که موندنم تا سحر مورد رضایت حضرت رضا علیه السلام است.



کنار ستون نشستیم و به خواندن زیارات و ادعیه مشغول شدم، پس از ساعاتی از دعا و زیارت که گذشت توجهی به اطرافم کردم، دیدم که پسر بچه ای در سنین چهارده پانزده سال، پشت سرم نشسته و تکیه به دیوار داده، در حالی که پاهایش رو به سمت ضریح مطهر دراز کرده. در بین دعاها هم بهش گفتم: پاهات رو جمع کن! چیزی نگفت و پاهایش همچنان دراز بود. پس از دقایقی روی خودمو برگردوندم و بهش گفتم: آقا جان! در مقابل ضریح امام هستی! بی ادبی است! پاهات رو جمع کن! یک نگاهی به من کرد و چیزی نگفت و سرش را پایین انداخت. پس از دقایقی مجدد آنگاهش کردم، دیدم هنوز پایش را جمع نکرده، و عصبانی شدم، و با عتاب بهش گفتم: بی ادب! پاهات رو جمع کن! حرمت امام رو حفظ کن. تا این رو گفتم: اون طرف نرده، خانمی نشسته بود، شروع کرد به گریه کردن و گفت:

شفای جوان فلج

آقاسید! دست از سر بچه ی من بردار! چرا بچه ی منو دعوا میکنی؟! این بچه ی من فلج هست! من شب ولادت امام رضا به امید ی اینو به اینجا آوردم! او قصدش بی ادبی به امام رضا نیست! این بچه از کمر به پایین کاملاً فلج است! تا مادر این بچه این جملات را به من گفت، بیچاره شدم! که ای وای! دل این بچه را شکستم! بی جهت به او تشر زدم و مادرش هم به گریه افتاد! بی قرار شدم... و یک حالت انقلابی در وجودم بوجود آمد! با حالتی پریشون رو به ضریح مطهر کردم و زار زار گریستم و خدمت حضرت رضا علیه السلام عرضه داشتم: آقا جان! شما میدونید من بخاطر شما از قم اومدم! شما نیومده سفره برای من پهن کردید! حالا که منو بعنوان مهمون پذیرفتید؛ به حق مادر تان زهر اسلام الله علیها باید این بچه را امشب شفابدید و الان باید از جای خودش بلند بشه!



اشک ها ریختم ... التماس ها کردم ... توسل ها گرفتم ... و بعد شروع کردم به تشر زدن به این پسر که از جای بلند شو...! اون بچه گفت: آقا سید باور کنید من نمیتونم از جام بلند بشم و کاملاً فلج هستم؛ من گفتم به حق امام رضا باید همین الان بلند بشی! اگر تو بلند نشی، من میدونم و این امام رضا...! شروع کردم گریه کردن و با امام رضا مناجات کردن... برافروخته شدم... من گریه میکردم اون بچه گریه میکرد... و مادر بچه گریه می کرد که فرزندم ناتوانه و نمی تونه بلند شه... مردم دور ما حلقه زدند، در حین گریه ها، یک لحظه این بچه ی فلج از جاش بلند شد و دوید به طرف ضریح امام رضا... و شفا گرفت! مردم به دنبال بچه راه افتادند! و شور و حال عجیبی در کنار ضریح پیا شد... من که خیالم از بابت شفای این بچه راحت شد، خدا را شکر نمودم و از امام رضا علیه السلام تشکر کردم. وقتی بچه رفت طرف ضریح، برگشتم که در جای خود قرار بگیرم اتفاقی افتاد!



چند قدم برگشتم و در جای خودم ایستادم، یک لحظه دیدم خورشید عالمتاب مهدوی، امام زمان ارواحنافداه به طرف من می‌آیند، تا مرا دیدند فوراً سر به سجده گذاشتند. من هم پشت سر حضرت رفتم و به تبعیت از حضرت به سجده رفتم. از حالت سجده ی حضرت متحیر و مبهور موندم؛ پنج ساعت و ربع ایشان در سجده بودند و من در تمام این مدت به هوش بودم که آقا اگر بلند شدند سلامی خدمتشان عرضه بدارم و نگاهی به چهره ی ماهشان کنم. در طول این مدت، دامن عبایشان را با دستم گرفتم که از دست نرود، یک لحظه، نزدیک نماز صبح که شد متوجه شدم آقا حضور ندارند و خبری از ایشان نیست. آری! میهمان حضرت شمس الشمس شدیم و از برکات آفتاب لطف و مهربانی امام رئوف، گرد غربت از چهره ی علامه مجلسی زدوده شد، جوون فلجی شفا گرفت، عاشقی به دیدار معشوق نائل گشت و ساعتها دست به دامن مولاش شد.

باخاک درت شفاعت آمیخته است

خورشیدز چلچراغت آویخته است

بیش از همه جادر حرمت مسکین است

زیرا که کرم روی کرم ریخته است



سال های بعد هم در سفری به مشهد مشرف شدم. این بار با سفرهای قبلی ام خیلی فرق داشت و بخاطر حاجتی مربوط به خود حضرت رضا علیه السلام به مشهد رفته بودم تا خود آقا عنایت و گره گشایی کنند.

نقشه ی طریق الرضا علیه السلام

موضوع از این قرار بود که مدتها در پی بدست آوردن نقشه ی طریق الرضا علیه السلام بودم که واقعا حضرت از کدوم مسیر از مدینه به مشهد اومدند و این موضوع از لحاظ تاریخی خیلی مورد توجه من بود. روزی در حرم مطهر مشغول زیارت بودم که یکی از آقایون منو دید و از دیدارم بسیار خوشحال شد. پس از احوالپرسی و گعده ی مختصری، آهسته به من گفت حاج آقا! دوست دارید برای غبار رویی داخل ضریح حضرت در خدمتتون باشیم؟! ساعاتی دیگه قراره حرم رو برای غبار رویی داخل ضریح آماده کنند، اگر مایل هستید در خدمتتون هستیم. من که از این خبر خیلی خوشحال شده بودم به ایشون گفتم بله... چه افتخاری بالاتر از این، در خدمتگزاری حضرت رضا علیه السلام آماده ام. گفتند فلان ساعت مراسم غبار رویی انجام میشه. در خدمتتون هستیم. پس از ساعاتی به مکانی که قرار گذاشتیم رفتیم و به اتفاق ایشون بسمت ضریح مطهر حرکت کردیم. حرم رو برای غبار رویی خالی از زائر کرده بودند و حالت معنوی عجیبی در اون مکان مقدس برای غبار رویی موج می زد.

پس از قرانت زیارت حضرت رضا علیه السلام آماده ی ورود به ضریح مطهر شدم.

عمامه از سر برداشتم و به عنایتشون برای غبار رویی قبر مطهر امام رضا علیه السلام وارد ضریح نورانی شدم. با اشک و آه و حالتی غیرقابل وصف ضریح مطهر رو غبار رویی کردیم و تنها اشک می ریختیم و مولای خود، امام رضا را صدا می زدیم. در این بین وقتی خدام مشغول بودند، با چشمی گریان در کنار سنگ قبر مبارک امام رضا علیه السلام در قسمت بالا سر با حضرت خلوت کردم و درد دل هایی با حضرت کردم، از جمله موضوع طریق الرضا را به محضر مبارک شون عرضه نمودم و گفتم: مولای من یا امام رضا! به قول مصباح شیرازی! حضرت عباسی! آیا نباید مسیر حرکت شما از مدینه تا مشهد مشخص باشه؟! کمکم کنید تا این مسیر رو احیا کنم و طریق الرضا علیه السلام رو در تاریخ و جغرافیای شیعی به ثبت برسونم. اینو داخل ضریح به حضرت عرض کردم و از حرم بیرون آمدم.



فردای اونروز، حدود ساعت یازده ظهر، یک مهندسی که مبتلا به سرطان بود و محضر امام رضا علیه السلام شفا گرفته بود پیش من اومد. ! اون مهندس شنیده بود که من به مشهد مقدس اومدم و از طرفی هم مشغول تونل ابصالح اقلید در امتداد طریق الرضا علیه السلام هستم. گفت مدتهاست به عنوان تشکر از امام رضا علیه السلام در صدد بر اومدم که از نظر تاریخ و جغرافیا معین کنم که حضرت از چه راهی به مشهد تشریف فرما شدند. خلاصه پس از بررسی های متعدد و جلساتی که داشتیم، بالأخره راه برای من معین شد و طریق الرضا علیه السلام هم به استجاب دعا در کنار قبر مطهر حضرت در داخل ضریح بر من آشکار و روشن شد و این راه افتخار این مملکت شده و در دنیا بی نظیر است. هیچ امامی طریق و راه نداره، ولی حضرت رضا علیه السلام در این کشور از مدینه تا مرو برای او طریق الرضا است... و این هم از برکات میهمانی خورشید عالمتاب رضوی بود. وقتی مسیر نورانی طریق الرضا علیه السلام کاملاً بر من مشخص شد، به حرم مطهر مشرف شدم در مقابل ضریح مطهر حضرت ایستادم و بر درگاه استان نورانی شان بوسه زدم و از الطاف پدرا نه ی شان تشکر کردم.



جهت دانلود نمایشنامه صوتی کتاب (در انتظار باران) به لینک زیر مراجعه فرمائید.

www.khadamehzahra.com/baran

و ترجمه کتاب به زبانهای عربی، انگلیسی

جهت دانلود کتاب (وای مادرم) به لینک زیر مراجعه فرمائید.

<https://new.ghbook.ir/books/16234>

جهت دانلود کتاب (عریضه ای در غربت) به لینک زیر مراجعه فرمائید.

<https://lohedana.ir/books/16759>

جهت دانلود کتاب دفاع از حق و ضیافتی رضوی) به لینک زیر مراجعه فرمائید.

https://www.ghbook.ir/?option=com_dbooktask=viewbookbook_id=17236Itemid=167lang=fa

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر/ 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباذه ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

